

روند دولت - ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان

افشین زرگر^۱

چکیده: دولت - ملت‌سازی از جمله مباحث جدید و بسیار مهم مطالعات روابط بین‌الملل قلمداد می‌گردد. این بحث به‌ویژه با ورود اعضای جدید به نظام دولت‌ها در دوره پس از جنگ سرد از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشته و محققان مختلفی را برای انجام مطالعات پایه‌ای تئوریک و نیز موردی در اقصی نقاط جهان به خود جذب کرده است. از جمله حوزه‌های مطالعاتی جدید در این باره، کشورهای پس از شوروی می‌باشند. روند دولت - ملت‌سازی در اکثر این جمهوری‌ها به‌واسطه بروز برخی چالش‌ها و مسائل مختلف داخلی و خارجی با بحرآن‌ها و رکودهایی مواجه شده و اکثر آن‌ها در نظام دولت‌ها تصویر نه چندان مطلوبی را از خود جلوه داده‌اند. البته موقعیت این جمهوری‌ها از نظر پیشرفت روند دولت - ملت‌سازی بسیار متفاوت می‌نماید و در جایی که برخی از آن‌ها تا مرز دولت ناکام پیش رفته‌اند، برخی دیگر نیز به موقعیت به مراتب مطلوب‌تری دست یافته‌اند (همچون جمهوری‌های بالتیک). جمهوری آذربایجان نیز از جمله کشورهایی است که روند دولت - ملت‌سازی آن با موانع و مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بوده است و علی‌رغم همه تلاش‌ها، نتوانسته است بر مهم‌ترین و حیاتی‌ترین چالش‌های پیش‌رو (به‌ویژه مسئله قره‌باغ) غالب آید. در این مقاله تلاش خواهد شد با نظر داشت چند مؤلفه محوری روند دولت - ملت‌سازی، به تجزیه و تحلیل وضعیت دولت - ملت‌سازی در این کشور همسایه و حاضر در حوزه تمدن ایرانی پرداخته شود.

واژگان کلیدی: دولت - ملت‌سازی، شاخص‌های دولت - ملت‌سازی، اشباع سرزمینی، خود مختاری و حاکمیت ملی، کانون‌های نزاع، همبستگی ملی، هویت ملی، شهروندی، ناسیونالیسم، ثبات سیاسی، نهادهای سیاسی، دموکراسی.

۱. دکتر افشین زرگر، مدرس حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج،

مقدمه

جمهوری آذربایجان همچون دو جمهوری دیگر قفقاز جنوبی (ارمنستان و گرجستان) در دوره پس از استقلال در روند دولت-ملت‌سازی خود با مسائل و مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو گشته و علی‌رغم گذشت حدود دو دهه از استقلالش هنوز نتوانسته بر مهم‌ترین و حیاتی‌ترین چالش‌های پیش‌رو (به‌ویژه مسئله قره‌باغ) غالب آید. پروسه ملت‌سازی در این جمهوری از زمان استقلال به‌خاطر مجموعه‌ای از عوامل با موانع مواجه بوده است:

۱. ناهمگونی مذهبی و قومی و میراث فرهنگی مشترک و مرکب [به‌طور بارز با ایران]،
۲. شکاف‌های عمیق در میان رهبران همراه با خطوط ایدئولوژیک، بوروکراتیک و خاندانی‌اش،
۳. سطح وسیع منافع و مداخله خارجی در سیاست آذربایجان به‌خاطر عوامل ژئوپلیتیک و نفت،

و نیز مداخله در مسائل قومی آذربایجان توسط نیروهای خارجی و دیگر شکاف‌ها و ابهام‌های فرهنگی (Hunter, 1994:95).

این جمهوری از جمله نمونه‌های پس از شوروی است که به شدت در مسیر واگرایی از روسیه و همگرایی با غرب حرکت نموده است. همگرایی استراتژیک ارمنستان و روسیه و حمایت‌های جدی روسیه از مهم‌ترین رقیب و یا بهتر است گفته شود خصم جمهوری آذربایجان، از جمله مهم‌ترین عوامل انگیزه بخش برای جمهوری آذربایجان در طی مسیر همگرایی و هم‌آوایی بیشتر با غرب بوده است. در این مسیر جمهوری آذربایجان به منافع گسترده‌ای نیز دست یافته و به مرور زمان نفوذ روسیه را به شدت کاهش داده است.

جمهوری آذربایجان در بین جمهوری‌های پس از شوروی بیشترین و نزدیک‌ترین پیوندهای تاریخی، تمدنی و فرهنگی را با ایران داشته است و شاید تنها نمونه قابل مقایسه با آن کشور (از لحاظ ارتباط و پیوند با حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی) تاجیکستان واقع در آسیای مرکزی باشد. به همین دلیل پویاها و تحولات این جمهوری به‌ویژه در موضوع روند دولت-ملت‌سازی شدیداً مورد توجه است. در این مقاله با بررسی مفصل روند دولت-ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان، زمینه‌ای روشن برای ارتباطات، علاقه‌ها و نگرانی‌های ایران در این ارتباط فراهم خواهد آمد.

در این پژوهش تلاش خواهد شد با نظرداشت چند مؤلفه محوری روند دولت-ملت‌سازی، به تجزیه و تحلیل وضعیت دولت-ملت‌سازی در این کشور همسایه و حاضر در حوزه تمدن ایرانی پرداخته شود. لذا سؤال اصلی این پژوهش این است که وضعیت دولت-

ملت‌سازی در جمهوری آذربایجان در دوره پس از شوروی چگونه بوده است؟ و این جمهوری طی روند دولت-ملت‌سازی با چه چالش‌ها و مسائلی دست به‌گریبان است؟

پس از گذشت حدود دو دهه از استقلال آن، هنوز بخش‌هایی از سرزمین این جمهوری در خارج از کنترل حکومت مرکزی قرار دارد، وضعیت اقتصادی و سیاسی آن هنوز به شکل مطلوبی تثبیت نیافته است، وضعیت دموکراسی در آن تیره و تاریک می‌نماید و در ارائه چهره‌ای مستحکم و قطعی از هویت ملی با تنگناهای مختلفی روبه‌رو است. همچنین علی‌رغم گرایش‌های غرب‌گرایانه‌اش، هنوز نتوانسته به ایجاد توازنی کارآمد در مقابل روسیه دست یابد.

گفتار اول - وضعیت اشباع سرزمینی^۱

جمهوری آذربایجان همچون بسیاری از کشورهای جهان سوم و به‌ویژه کشورهای پس از شوروی، شدیداً با معضل عدم اشباع سرزمینی از ابعاد و جهات مختلف درگیر بوده است. همین‌که هنوز بخشی از سرزمین آن خارج از کنترل حکومت مرکزی قرار دارد، گواهی است آشکار بر این مدعا. به‌جز این مسئله از برخی جهات دیگر نیز این جمهوری در اولین و مهم‌ترین شاخص دولت-ملت‌سازی با مسائل حادی درگیر است.

۱. وضعیت مرزها و سرزمین جمهوری آذربایجان

از لحاظ مرزها و شرایط سرزمینی، جمهوری آذربایجان با مسائل و مشکلات مختلفی درگیر است. مرز این جمهوری با تمام همسایگان خود عموماً نفوذ پذیر بوده و بنابراین کنترل آن را مشکل ساخته است (آلیکیر، ۱۳۸۲: ۳۸۶). ضعف سرزمینی و مرزهای تعارض‌زا، از جمله مشکلات بزرگ این جمهوری بوده است و تأثیرات منفی بر روند دولت-ملت‌سازی برجای گذاشته است. در زیر مشکلات برجسته مرزی و سرزمینی این جمهوری را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اولاً دو تکه‌بودن سرزمین آذربایجان خود یک ضعف طبیعی برای این جمهوری قلمداد می‌گردد. به‌ویژه این که سرزمین برون بومش در آن سوی همسایه متخاصم قرار گرفته است. اگرچه جمهوری آذربایجان از جانب نخجوان با خطر جدایی‌طلبی روبه‌رو نیست، ولی همین عدم دسترسی مستقیم به آن همواره یک ضعف جغرافیایی برای آن قلمداد می‌شود

1. Territorial Satiation

و در مواقع بروز بحران‌های شدید و خطرات جنگ گسترده با همسایگان، به راحتی می‌تواند به یک نقطه ضعف بزرگ تبدیل گردد. تلاش برای ارتباط مستقیم زمینی با این منطقه می‌تواند به‌عنوان یکی از اهداف ژئوپلتیک این جمهوری، موجب بروز جنگی دیگر با ارمنستان گردد (البته اگر داد و ستد ارضی مابین این دو صورت نگیرد، که البته در حال حاضر نیز بسیار بعید می‌نماید). ثانیاً حضور یک اقلیت قومی به‌طور متمرکز در منطقه استراتژیک ناگورنو قره‌باغ، همواره از ضعف‌های بزرگ ژئوپلتیک این جمهوری قلمداد گشته و همین عامل موجب ظهور حرکت جدایی‌طلبی در این منطقه و خروج آن از حیطه کنترل حکومت مرکزی آذربایجان از همان بدو استقلال تاکنون بوده است. حتی اگر جمهوری آذربایجان بتواند این منطقه را مثلاً با وضعیت خودمختاری تحت کنترل در آورد، باز خطر عدم یک‌پارچگی آن در جمهوری آذربایجان برای مدت‌ها و شاید همیشه باقی خواهد ماند. به‌جز دو مسئله قبلی، در جمهوری آذربایجان به خصوص در نزد شووینیس‌ها و پان‌ترکیست‌های افراطی، نوعی علاقه به آرمان آذربایجان بزرگ مشاهده می‌شود که همواره می‌تواند موجب نزاع این جمهوری جوان با دیگر همسایگان گردد. اگر در ارمنستان رگه‌هایی از ایده ارمنستان بزرگ وجود دارد و آرامنه دارای ایده‌آلی همچون «سرزمین موعود» (یهودیان) برای خود هستند که به آن ارمنستان بزرگ می‌گویند و این ادعا سرزمین بسیار وسیعی را شامل می‌شود که از جمله تمام خاک آذربایجان را نیز در بر می‌گیرد (امیر احمدیان، ۱۳۷۴: ۳۰۱-۳۰۲)، در جمهوری آذربایجان نیز چنین نگرشی به‌طور خطرناک‌تری مشاهده می‌شود. صباح‌الدین ائل اوغلو در کتاب حوادث زنگه زور (زنگه زور حادثه لری، باکی ۱۹۹۲) می‌نویسد که ۸۲ درصد از اراضی ارمنستان فعلی خاک آذربایجان می‌باشد. این اراضی را روس‌ها پس از معاهده سال ۱۸۲۸ ترکمن‌چای در ادوار مختلف و از راه‌های گوناگون از آذربایجان جدا نموده و به آرامنه داده‌اند. مانند خان نشین ایروان، زنگه زور، ولایت شمس‌الدین و گویجه و... (بهراد، ۱۳۷۲: ۱۳۵) چنین نگرش‌هایی حاکی از عدم ترسیم مرزهای وطن در نزد جمهوری آذربایجان است و می‌تواند موجب بی‌ثباتی مداوم مرزهای هویتی و سرزمینی این جمهوری گردد.

قابل یادآوری است که اختلافات ارضی ارمنستان و آذربایجان تنها محدود به قره‌باغ نیست و ما بین دو طرف در مورد برخی نواحی دیگر نیز اختلافاتی وجود دارد و تا عدم حل‌وفصل نهایی این مسائل، دو کشور مستعد ورود به نزاع‌های دیگری هستند. همچنین جمهوری آذربایجان دارای اختلافات مرزی (آبی) با ایران و ترکمنستان در حوزه خزر می‌باشد،

که حتی یکبار در روابط ایران و آذربایجان موجب بروز بحرانی جدی گردید (هنگامی که نیروهای دریایی ایران در سال ۲۰۰۱ به کشتی بریتانیایی شرکت اکتشافی نفت و گاز طرف قرارداد با جمهوری آذربایجان به دلیل تعرض به آب‌های سرزمینی ایران هشدار داده و واکنش دولت‌مردان آذربایجانی را سبب شد)، (راکالی یوا، ۱۳۸۳: ۲۰۶).

بدین‌گونه می‌توان گفت که جمهوری آذربایجان از نظر اشباع سرزمینی هنوز دچار ابهامات و معضلات جدی است و از آنجایی که سرزمینش مورد ادعای دیگری است (به‌طور بارز ارمنستان)، یا خود به سرزمین دیگری ادعا دارد (باز هم به‌طور بارز ارمنستان)، و یا از همه مهم‌تر به تصویر روشن و قطعی از وطن و محدوده آن دست نیافته است، در اولین گام روند دولت-ملت‌سازی با ضعف و مشکلات حادی روبروست.

۲. وضعیت حاکمیت ملی و خود مختاری

قره‌باغ زخم التیام‌نیافته‌ای است که همواره یادآور ضعف و شکست برای دولت آذربایجان است. در حالی که دولت آذربایجان دائماً از حفظ تمامیت ارضی و یک‌پارچگی‌اش صحبت می‌کند، در ناگورنو قره‌باغ، حکومت خود خوانده به تاسیس ارتش و دیگر نهادهای حکومتی اقدام کرده و بی توجه به هرگونه واکنش‌های دولت آذربایجان به برگزاری رفراندوم و تصویب قانون اساسی مبادرت نموده و به‌طور منظم انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری برگزار می‌کند. آیا در چنین وضعیتی دولت آذربایجان می‌تواند ادعای اعمال تام و تمام حاکمیت ملی نماید. در اوایل دهه ۱۹۹۰ حتی وضعیت برای این جمهوری وخیم تر نیز می‌نمود و نافرمانی برخی از گروه‌های قومی دیگر (به‌طور بارز لزگی‌ها و طالش‌ها) از دولت مرکزی، تصویر بسیار تیره و تاری از حاکمیت ملی در این جمهوری به نمایش می‌گذاشت.

در بُعد خارجی حاکمیت ملی نیز این جمهوری پس از استقلال با مسائل و مشکلات عدیده و بزرگی روبرو بود که البته به‌نظر می‌رسد تا حدود زیادی بر طرف گشته‌اند. در اوایل دوره استقلال، این جمهوری خود را در ابعاد و حوزه‌های مختلف به شدت در وابستگی به روسیه می‌دید (به‌طور مثال در انتقال منابع نفتی‌اش که به درآمدهای آن نیاز شدیدی داشت، به سختی به روسیه وابسته بود). جمهوری آذربایجان برای کاهش و رفع سلطه روسیه و نشان دادن تصویر مستقل‌تری از خود، به سوی غرب متمایل گشته و با درگیر ساختن هرچه بیشتر منافع غرب در منطقه (خصوصاً منابع نفت و گاز خزر) توانست تا حدود زیادی به اهداف خود

دست یابد. البته هنوز روسیه دارای پتانسیل‌ها و اهرم‌های نفوذ و فشار گسترده و نیرومندی بر صحنه سیاسی آذربایجان است و کماکان جمهوری آذربایجان همچون بسیاری از دیگر جمهوری‌های پس از شوروی، باید با چالش جدی استقلال از روسیه دست و پنجه نرم کند. در مجموع می‌توان گفت، استقلال آذربایجان هنوز با موانع بی شماری مواجه است که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: «پافشاری نخبگان قدیمی در حفظ مناصب، عدم ثبات سیاسی و اقتصادی، وجود بعضی نهادهای ارتجاعی، وابستگی به روسیه و بالاخره آثار منفی مادی و معنوی ناشی از جنگ قره‌باغ. مشکلات آذربایجان در نیل به استقلال و عدم وابستگی ناشی از این است که نیروهای طرفدار ایجاد یک سیستم دموکراتیک بر مبنای حکومت قانون، در عمل با برخی نهادهای قدیمی و عوامل بازدارنده باقی مانده از دوران استعمار مواجه می‌باشند» (محسنین، ۱۳۷۴: ۲۶۰). تأمین هرچه بهتر و کامل‌تر حاکمیت ملی، نیازمند انباشت قدرت و ظرفیت‌سازی بیشتر در این جمهوری است و جمهوری آذربایجان دست‌یافتن به این مهم را در نزدیکی به غرب دیده است. البته بی‌شک بر این امر نیز آگاه است که نزدیکی هر چه بیشتر به غرب، تحولات سیاسی در صحنه سیاست داخلی این کشور در راستای دموکراسی‌خواهی را ضروری‌تر جلوه خواهد نمود، امری که می‌تواند موجب جابجایی سریع قدرت در این جمهوری گردد، همچون گرجستان، اوکراین و تاحدودی قرقیزستان.

۳. کانون‌های نزاع با دیگر همسایگان

مهم‌ترین کانون نزاع برای جمهوری آذربایجان پس از استقلال، مسئله قره‌باغ و درگیری این جمهوری با ارمنستان بوده است. مابین ارمنه و آذری‌ها در یکی دو سده اخیر اختلافات عمیقی ایجاد شده و این دو برای یکدیگر شدیداً کارکرد دگر هویت‌ساز ایفا کرده‌اند. تنفر متقابل به حدی افزایش یافته است که حتی دیگر تحمل نشستن در یک‌جا برای بسیاری از مردمان دو طرف وجود ندارد. البته مسئله قره‌باغ در ابتدا برای جمهوری آذربایجان وضعیت نزاع داخلی را داشت ولی بلافاصله با ورود ارمنستان به نفع ارمنه ناگورنو قره‌باغ، نزاع حالت بین‌الدولی گرفت. همان‌گونه که ارمنستان تحت‌تأثیر این نزاع به تقویت توان نظامی و دفاعی‌اش مبادرت نموده و به بازیگران منطقه‌ای همچون روسیه به‌عنوان حامی استراتژیک نگریسته است، برای جمهوری آذربایجان نیز مسئله قره‌باغ در صدر تهدیدات امنیتی قرار

داشته و شدیداً تلاش کرده است که به تقویت قدرت خود از هر طریقی مبادرت نماید. در جایی که ارمنستان روسیه را به عنوان حامی استراتژیک انتخاب کرده است، جمهوری آذربایجان نیز به غرب و ترکیه گرایش شدیدی نشان داده است. بدین گونه این کانون نزاع نه تنها بر صحنه سیاست داخلی بلکه بر گرایشات استراتژیک آن‌ها نیز تأثیرگذار بوده است.

جمهوری آذربایجان هنوز بخش قابل توجهی از سرزمینش را در اشغال ارمنستان می‌بیند و لذا تمام هم و غم خود را برای بازپس‌گیری این نواحی صرف نموده و خواهد نمود. این تلاش‌ها شدیداً بر روند دولت-ملت‌سازی جمهوری آذربایجان تأثیر گذاشته، به‌طور مثال ناسیونالیسم آذری در مقابل ارمنستان دائماً به تهییج مردم می‌پردازد، یا پیشرفت اقتصادی و نظامی بر پیشرفت سیاسی با این توجیه اولویت می‌یابد که دولت هنوز از جنگ خلاصی نیافته و برای رفع اشغال‌گری و تهدیدات، باید بیشتر توجهش را معطوف به تقویت بنیه دفاعی، نظامی و اقتصادی نماید.

شکست در جنگ قره‌باغ، حس تنفر قومی را در میان مردم جمهوری آذربایجان نسبت به ارمنستان افزایش داده است و لذا همواره اشتیاق شدیدی در میان آن‌ها برای انتقام و اعاده حیثیت وجود دارد. هویت ملی در جمهوری آذربایجان با چنین خصایلی در حال شکل گرفتن است و این می‌تواند آثار خطرناکی را در منطقه برجای بگذارد. دولت آذربایجان نیز در تقویت چنین احساساتی به‌شدت نقش داشته و به‌نظر می‌رسد با جلب‌توجه مداوم مردم جمهوری آذربایجان به این مسئله (قره‌باغ)، دیگر چندان جایی برای تأمل درباره وضعیت نابسامان سیاسی داخلی و حاکم‌شدن یک دولت شدیداً اقتدارگرا باقی نمی‌ماند. چنین گرایشاتی در بلندمدت می‌تواند در فرهنگ و هویت آذری، عناصر نیرومندی از اقتدارگرایی را تثبیت و ریشه‌دار نماید.

قره‌باغ و نواحی اشغال شده توسط ارمنستان همواره مقابل چشمان مردم جمهوری آذربایجان قرار دارد و پرواضح است که همواره برای بازگرداندن آن به هر اقدامی حتی آغاز جنگی دیگر دست زنند. احتمال بروز جنگی دیگر چندان هم ضعیف نیست و حداقل در سیاست‌های اعلامی دولت آذربایجان به چنین تمایلاتی اشاره می‌گردد. به‌طور مثال الهام علی‌اف رئیس‌جمهور کنونی آذربایجان در مراسم افتتاح پایگاه نظامی جدید در نخجوان اعلام نمود: «ارتش آذربایجان قوی است و می‌تواند همه اهداف تعیین شده را اجرا کند... و اگر مناقشه قره‌باغ از طریق مذاکره حل نشود ارتش آذربایجان وارد عمل شده و آن را به‌صورت

نظامی حل خواهد کرد». وی افزود ارتش ما می‌تواند در هر لحظه قره‌باغ را برگرداند (مشفق‌فر، ۱۳۸۳: ۴۹). پس از آتش‌بس مابین دو کشور، جمهوری آذربایجان به تقویت بنیه دفاعی و نظامی خود پرداخته و با جلب دوستی غرب خود را در موضع قوی‌تری می‌بیند. بی‌شک ارمنستان خصم اصلی جمهوری آذربایجان قلمداد می‌شود، و لذا سیاست‌های راهبردی این کشور به شدت در مقابله با آن شکل و معنا می‌گیرد. البته در یک سطح نازل‌تر و محدودتر این جمهوری از سوی برخی از همسایگان خود نیز احساس تهدید می‌نماید و یا احتمال بحران در روابط با آن‌ها نیز وجود دارد.

حضور جمعیت قابل توجهی از آذری‌ها در گرجستان، همواره می‌تواند موجب بروز اختلافاتی مابین این دو کشور شود، به‌ویژه اگر دولت گرجستان سیاست‌های سرکوب‌کننده‌ای نسبت به این جمعیت آذری در پیش بگیرد. البته با توجه به روابط حسنه دو کشور و عدم توان و تمایل دولت آذربایجان برای گشایش یک جبهه اختلاف جدید، به‌نظر نمی‌رسد که گرجستان برای آذربایجان به یک صحنه اختلاف تبدیل گردد. بنابراین از سوی گرجستان، مشکل حادی برای جمهوری آذربایجان متصور نیست. ولی از جبهه شمالی، همواره خطر روسیه را حس می‌کند و نسبت به آن خود را از ابعاد مختلف آسیب‌پذیر می‌بیند. در ذهنیت تاریخی مردم آذربایجان، خاطرات اشغال این سرزمین به دست روس‌ها و آزار و اذیت‌های آن‌ها همواره زنده است و لذا کماکان هویت آذری (جمهوری آذربایجان) همچون بسیاری از دیگر ملت‌های پس از شوروی، به روسیه به‌عنوان یک دگر هویت‌ساز نگریسته و می‌نگرد. در دوره شوروی اهالی آن سوی ارس برای حفظ هویت مذهبی و قومی خود در مقابل سیاست‌های روسی‌سازی شوروی مقاومت کردند و ایستادگی جدی از خود نشان دادند. ایستادگی هویتی در مقابل روسی‌سازی و شوروی‌سازی منطقه، خاطرات تلخ و شیرین مختلفی را در اذهان این مردم ایجاد کرده و لذا در تعامل با روسیه همواره بدان‌ها توجه می‌شود. احیای روسیه و بهبود موضع آن در مقابل غرب به‌ویژه در بازی بزرگ اوراسیا، این خطر را برای جمهوری آذربایجان دارد که دوباره در معرض سیاست‌های استعماری و سلطه‌جویانه روس‌ها قرار گیرند. بدین‌گونه پیوند با غرب به‌عنوان یک ذخیره استراتژیک برای جمهوری آذربایجان در نظر گرفته شده است. نهایتاً جمهوری آذربایجان روابط و پیوندهای پیچیده‌ای نیز با ایران دارد. علی‌رغم تمام تلاش‌های دولت آذربایجان برای ارائه یک هویت متمایز و مستقل، هیچ‌گاه نتوانسته‌اند از سایه سنگین تاریخ و تمدن ایرانی خارج گردند. این واقعیتی بدیهی است که آذربایجان (نام،

هویت، سرزمین، و مردمش) همواره در پیوند و اصلاً جزئی تأثیرگذار و برجسته از ایران بوده است. جمهوری آذربایجان به خوبی می‌داند که همه ایرانیان با عشق و علاقه فراوان به تمامی حوزه‌های تمدن ایرانی خصوصاً آنهایی که در ارتباط کاملاً نزدیک تاریخی با ایران قرار داشته‌اند، می‌نگرند و می‌اندیشند. تمامی ادبیات، تاریخ، فرهنگ و اصلاً هویتی که در جمهوری آذربایجان مشاهده می‌شود، به شکل بسیار نزدیکی با ایران پیوند خورده است و درک متقابل شدیدی مابین ایرانیان (از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب) با مردم آن‌سوی ارس وجود دارد. با آگاهی از همین پیوندهای تاریخی، فرهنگی و تمدنی است که دولت‌مردان آذربایجان تا حدودی سعی می‌کنند که مابین خود و ایران مرزهای هویتی ایجاد کنند و این یک امر کاملاً مصنوعی است. به نظر می‌رسد اگر جمهوری آذربایجان با ارمنستان درگیر نمی‌شد، حتی سیاست‌های دگرسازی هویتی بر اساس نگاه به ایران به شکل رادیکال‌تری در این جمهوری دنبال می‌شد. در واقع در جایی که ارمنستان کارکرد دگر هویت‌ساز اصلی را ایفا نموده است، بنابراین دیگر مجال برای دگرسازی‌های دیگر به وجود نیامده است.

گفتار دوم - یکپارچگی و همبستگی ملی

جمهوری آذربایجان نیز همچون بسیاری از جمهوری‌های پس از شوروی به‌طور جدی با بحران یکپارچگی و همبستگی ملی درگیر بوده است. این بحران در اوایل استقلال این جمهوری به حدی تصاعد یافته بود که برخی احتمال فروپاشی این دولت را بعید نمی‌دانستند. در دوره پس از استقلال، آرامنه آذربایجان نه تنها قره‌باغ را از کنترل حکومت مرکزی خارجی نمودند، بلکه زمینه اشغال برخی از نواحی دیگر این جمهوری توسط ارمنستان را نیز فراهم ساختند. حتی در صورت حل و فصل مسالمت‌آمیز مسئله قره‌باغ که به دشواری (اگر نگوییم به هیچ‌وجه) قابل تحقق است، به نظر نمی‌رسد که آرامنه این منطقه حاضر به همگرایی و یکپارچه شدن در این دولت باشند و لذا همواره برای آن مسئله‌ساز خواهند بود. همچنین لزگی‌ها، تالش‌ها، حتی کردها و تات‌ها نیز در مقابل سیاست‌های یکپارچگی و همبستگی ملی از خود مقاومت جدی نشان داده و سعی در بازشناسی متداوم هویت متمایز خود هستند.

متعاقب بحران یکپارچگی و همبستگی ملی، در دوره پس از استقلال جمهوری آذربایجان با بحران هویت ملی نیز به شکل جدی درگیر بوده است. این واقعیتی عیان است که جمهوری آذربایجان کاملاً بر مبنای قومی تاسیس گشته است. در همان اوان استقلال، هویت سیاسی آذربایجان بر مبنای سه اصل اسلامیسیم، ترکیسیم و مدرنیسیم تعریف و شالوده‌ریزی شد. (سیف‌زاده، ۱۳۷۸: ۸۶) نمود چنین شالوده‌سازی هویتی را به‌طور بارز در پرچم جمهوری آذربایجان می‌توان مشاهده کرد که سه رنگ آن و نیز هلال و ستاره ۸ ضلعی داخل آن با توجه به چنین ابعاد هویتی تعریف می‌گردد. چنین تفکری از هویت ملی خود عاملی مهم در هراس و واگرایی گروه‌های قومی دیگر به‌ویژه ارمنه بوده است.

اگرچه دولت آذربایجان کاملاً ماهیت سکولار از خود بروز داده است، ولی همین تشکیل دولت بر مبنای یک قوم از یک مذهب و یک زبان برای دیگر گروه‌های قومی هراسناک جلوه نمود و لذا آن‌ها را بر این واداشت که در راه واگرایی نسبت به دولت جدید گام بردارند. به‌نظر می‌رسد که در تلاش برای هویت‌سازی جدید، بر عنصر ترکی‌سازی جامعه تاکید بیشتری بوده و ناسیونالیسم آذری به آن بیشتر توسل جسته است. بی‌شک دولت ایلچی‌بیگ با شعارهای تند ملی‌گرایانه‌اش، در چنین تلاش هویت‌یابی نقش اصلی را ایفا کرده است. ترکی‌سازی و یا ارائه تصویری کاملاً ترک از جامعه آذربایجان آثار و نتایج خاص خود را داشته است.

به‌طور مثال در جایی که این تلاش موجب نزدیک‌شدن هرچه بیشتر آذربایجان به ترکیه گشته و نوعی هم‌خویشی هویتی مابین آذربایجان و ترکیه رواج یافته است، در مقابل موجب جدا شدن هرچه بیشتر آن از ایران گشته است. بی‌شک پیوندهای تاریخی، فرهنگی و تمدنی آذربایجان با ایران بسیار فراتر از پیوند صرف زبانی (آن هم با تفاوت‌های زیاد) با ترکیه بوده است و دولت آذربایجان بی‌توجه به این پیوند، سعی نموده است مرزهای هویتی با ایران ایجاد کند که البته در این راه با شکست‌هایی نیز مواجه گشته است. بی‌شک چنین تلاشی به‌طور آگاهانه‌ای توسط دولت‌مردان آذربایجان دنبال گشته است و با هراس از اینکه مردم جمهوری آذربایجان در یادآوری پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود با ایران به سوی آن گرایش خواهند یافت، سعی نموده است که تمایزهای هویتی مابین این دو به‌طور مصنوعی ایجاد کند، امری که کاملاً ساختگی و غیرواقعی می‌باشد. در این راه دولت آذربایجان به هر ابزاری

دست‌زده است که سیاست‌های هویتی‌اش را به پیش برد. به‌طور نمونه حتی با تحریف تاریخ تلاش کرده است که مرزهای هویتی آذربایجان را از ایران باز شناسد.

با تجربه‌ای که دولت‌مردان جمهوری آذربایجان از دوره شوروی داشته‌اند، در دوره پس از استقلال نیز سعی در تحریف تاریخ حتی به شکل مضحک‌تری نموده و نه تنها سرگذشت خود را کاملاً جدا از سرگذشت ایران نشان داده‌اند، بلکه تاریخ و فرهنگشان را طوری تعریف نموده‌اند که به برخی از ارزش‌ها و منافع ایران نیز تعدی نموده است (مثلاً تأکید بر اینکه برخی از اسطوره‌های ایرانی صرفاً به جمهوری آذربایجان اختصاص دارد و یا تعیین محدوده سرزمین خود در سرزمین ایران تا فواصلی بسیار دورتر از مرزهای موجود). همین امر نشان‌دهنده بحران عمیق هویت ملی در جمهوری آذربایجان است. هویت آذری کاملاً با هویت ایرانی هم پیوند و متداخل است و تلاش برای مرزگذاری مابین این دو آثار مخربی بر فرهنگ و هویت خود جمهوری آذربایجان می‌تواند در پی داشته باشد.

البته مجدداً قابل یاد آوری است که در جمهوری آذربایجان، نزاع با ارمنستان تا حدود زیادی بر هویت یابی جدید تأثیرگذار بوده است و در واقع دگر هویت‌ساز برای این جمهوری را بیشتر در نزاع با ارمنستان باید جستجو نمود. هویت آذری در دوره پس از استقلال شدیداً خود را در مقابل هویت ارمنی تعریف نموده و تا حدود زیادی رواج پان‌ترکیسم در این جمهوری نیز تحت تأثیر این تعارض بوده است. جمهوری آذربایجان با آگاهی از تعارض و تقابل تاریخی - هویتی ارمنی و ترکیه، توسل به پان‌ترکیسم را برای ارمنستان آزاردهنده دیده است. البته همان‌گونه که خواهیم دید چنین تفکر رادیکالی، آثار و نتایج مخربی بر الگوی روابط این کشور با ایران نیز برجای می‌گذارد.

۲. حقوق شهروندی

حقوق شهروندی در جمهوری آذربایجان نیز همچون بیشتر کشورهای در حال توسعه وضعیت چندان مطلوبی ندارد. دولت ملی ساز در این جمهوری نیز از همان ابتدا با سیاست‌های خود موجب رنجیده خاطرشدن برخی از گروه‌های قومی گردیده است. اقلیت‌های قومی همچون لزگی‌ها و طالش‌ها نسبت به عدم پابندی دولت آذربایجان به حقوق چند قومی به شدت اعتراض داشته و خواهان احترام و توجه بیشتر دولت به خواسته‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌شان بوده‌اند. به‌جز نارضایتی لزگی‌ها و طالش‌ها نسبت به عدم توجه دولت

به حقوق شهروندی‌شان، در این جمهوری برخی گروه‌های قومی دیگری نیز وجود دارند که به‌نظر چندان رضایتی از سیاست‌های این دولت ملی ساز نداشته‌اند. کردها از جمله گروه‌های قومی هستند که در آذربایجان نیز با برخی محدودیت‌ها روبه‌رو بوده‌اند. طبق آمار غیررسمی متجاوز از دویست و پنجاه هزار کرد در جمهوری آذربایجان زندگی می‌کنند، ولی رسماً اعلام شده است که در آنجا کردی وجود ندارد (رضا، ۱۳۷۸: ۹۵). شاید به تبعیت از ترکیه، مقامات جمهوری آذربایجان نیز تمایلی برای توجه و شناسایی کردها ندارند. عدم توجه به خواسته‌های این اقلیت قومی، همواره می‌تواند مستعد بروز یک مسئله قومی دیگر در این جمهوری گردد. اهمیت آن‌ها بیشتر به وضعیت استقرار آن‌ها در منطقه مربوط می‌شود. در حدود بیش از بیست‌هزار نفر کرد در منطقه لاجین بین ارمنستان و آذربایجان و زنگزور، در مرز ارمنستان با نخجوان، زندگی می‌کنند. (تراب زاده، ۱۳۷۳: ۱۸۶) در واقع اینان در منطقه مورد اختلاف بین دو جمهوری اسکان دارند.

حضور کردها در آذربایجان می‌تواند برای این جمهوری مشکلاتی در پی داشته باشد. زیرا کردهای منطقه، امکان دارد تحت تأثیر مبارزات کردها در ترکیه، دست به اقدامات خرابکارانه بزنند. و همواره احتمال مطرح شدن خواسته‌های جدی آن‌ها در مورد دستیابی به خودمختاری و ایجاد یک واحد خودمختار کرد وجود دارد. بنابراین توجه به آن‌ها و خواسته‌هایشان در آینده بیشتر اهمیت پیدا خواهد کرد. تات‌ها^۱ که از جمله اقوام ایرانی ساکن قفقاز هستند نیز از وضعیت چندان مطلوبی برخوردار نبوده‌اند. تات‌ها عمدتاً در نواحی شمالی آذربایجان و شبه جزیره آبخوران (در قصبه‌های بالخانی، سوراخانی، صابونچی، مشتقی، و چند منطقه مسکونی دیگر) و نیز شمال شرق این جمهوری در دامنه کوه‌های خیزین، سیازان، قوناق کند، دوه چی، قوبا (قبه)، اسماعیل‌لی و... ساکنند (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۹۲-۳۹۵). این جمعیت به مرور زمان تحت تأثیر سیاست‌های دولت آذربایجان در حال استحاله شدن و از دست دادن هویت قومی‌اشان هستند. (رضا، ۱۳۷۸: ۹۲) در میان آن‌ها نیز برخی نارضایتی‌ها نسبت به نادیده گرفته شدن حقوق شهروندی‌شان وجود دارد.

همچنین با بروز جنگ قره‌باغ و آواره شدن بسیاری از آذری‌های ساکن قره‌باغ و دیگر مناطق جنگی و نیز ارمنستان، این جمعیت قابل توجه همواره نسبت به وضعیت خود رضایت چندانی نداشته و بسیاری از آن‌ها خواستار بازگشت به خانه و کاشانه‌شان و یا بهبود اوضاع

1. Tats

کنونی خود بوده‌اند، که البته دولت آذربایجان در این راه عملکرد مناسبی از خود نشان نداده است.

همچنین در این جمهوری تحت تأثیر تبعیت از سیاست‌های سکولار رادیکال، محدودیت‌ها و تبعیضات شدیدی بر اسلام‌گراها وجود دارد. آزادی‌های سیاسی و مدنی به شدت با محدودیت روبه‌رو بوده و بدین‌گونه حتی خود آذری‌ها نیز حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی‌شان را از جانب دولت در معرض خطر می‌بینند. حقوق شهروندی در این جمهوری به‌حدی دچار نقصان است که زنان محجبه آذربایجان، به شدت نسبت به سیاست‌های دولتی ناراضی بوده‌اند. بانوان محجبه جمهوری آذربایجان که در تلاش‌های خود برای تأمین حقوق شهروندی‌شان مورد حمایت مرکز دفاع از آزادی وجدان و اعتقادات دینی جمهوری آذربایجان هستند، خواهان رعایت حقوق بشر این قشر از مردم آذربایجان و صدور کارت شناسایی ملی و گذرنامه برای خود هستند.

بانوان محجبه جمهوری آذربایجان از سال ۱۹۹۸ در پی اعمال ممنوعیت برای صدور کارت شناسایی ملی و نیز گذرنامه با عکس دارای حجاب اسلامی در جمهوری آذربایجان، از داشتن سند هویت ملی محروم شده‌اند که محرومیت از داشتن کارت شناسایی ملی موجب محرومیت آن‌ها از سایر حقوق شهروندی‌شان از جمله شرکت در انتخابات، کارپایی، ادامه تحصیل و سایر فعالیت‌های اجتماعی نیز شده است.

دولت جمهوری آذربایجان همواره از حل این مساله که قشر بزرگی از مردم این جمهوری را از حقوق اولیه خود محروم کرده، طفره رفته است. نمایندگان شورای اروپا در امور آذربایجان در آستانه انتخابات مجلس ملی جمهوری آذربایجان در ششم نوامبر گذشته وعده داده بودند که برای حل مشکلات بانوان محجبه جمهوری آذربایجان کوشش خواهند کرد، اما تاکنون نمایندگان شورای اروپا نیز هیچ اقدامی در این زمینه نکرده‌اند.

سطح فساد دولتی نیز بسیار بالا بوده و به همین دلیل تبعیضات اجتماعی نیز در شکل وخیمی مشاهده می‌شود. جمهوری آذربایجان نیز همچون دیگر دولت‌های رانتیر، نتوانسته است درآمدهای نفتی‌اش را به شکل عادلانه در بین مردم توزیع نماید و به همین دلیل نابرابری‌های اجتماعی افزایش یافته است.

اگرچه جمهوری آذربایجان یک کشور مسلمان (شیعی) به شمار می‌آید، ولی گرایش ایدئولوژیک حاکم بر این کشور به شدت به سمت ناسیونالیسم سکولار تمایل نشان داده است. از همان زمان که ابوالفضل ایلچی بیگ به قدرت رسید، در این جمهوری گرایشات تند ملی‌گرایانه رشد نمود. پس از به قدرت رسیدن حیدر علی‌اف طی کودتای ۱۹۹۳، وی از شخصیت‌های رسمی مذهبی به شکل گسترده‌ای برای مشروعیت‌دادن به حکومتش استفاده نمود. حمایت روحانیون از برنامه‌های علی‌اف، بیشتر بدین‌خاطر بود که آن‌ها ناسیونالیسم آذربایجانی را بر اسلام سیاسی ترجیح می‌دادند.

نهایتاً اسلام در طی حکومت علی‌اف، کاملاً در نظام دولتی همگرا گشت. بدین ترتیب احیای مذهب کلاً در تعارض با هژمونی ناسیونالیسم و ثبات رژیم قرار نگرفت. بدین‌گونه ناسیونالیسم و پان‌ترکیسم در صحنه سیاسی آذربایجان، رواج و طرفداران بیشتری به‌دست آورد (Valiyev, 2005:5-9). با گذشت زمان به تدریج نیروی ناسیونالیسم در این جمهوری از شکل شدیداً افراطی پان‌ترکیستی (به‌طور خاص دوره ایلچی بیگ) به شکل متعادل تری تحول پیدا کرده است و همواره ماهیت پان‌ترکیست خود را حفظ نموده است که در این راه آثار منفی نیز برجای گذاشته است. جمهوری آذربایجان بر مبنای قوم‌آذری تشکیل دولت داده است و لذا با اتکا بر اکثریت ۹۰ درصدی آذری‌ها، تمایلات پان‌ترکیستی در این جمهوری رواج زیادی یافته است. نزدیکی این جمهوری با ترکیه و تبعیت از سیاست‌های آن نیز از جمله علل اصلی این گرایشات بوده است. البته چنین گرایش‌هایی چه در سطح داخل آذربایجان و چه در روابط این کشور با برخی همسایگان، نتایج منفی‌ای در پی داشته است. در واقع به‌نظر می‌رسد که گرایشات ناسیونالیستی بر محوریت پان‌ترکیسم برای این جمهوری بسیار مسئله‌ساز بوده است. شاید علت اساسی این مسئله‌ساز شدن، در ماهیت خود ایدئولوژی پان‌ترکیستی باشد.

کتاب «پان‌ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاق» نوشته جیکوب لاندو، در کل به چند نکته مهم در باره پان‌ترکیسم اشاره می‌کند، که می‌تواند به‌وضوح نشان‌دهنده علت مسئله‌آفرینی این ایدئولوژی باشد: ۱. پان‌ترکیسم به لحاظ ماهیت، یک ایدئولوژی نژادپرستانه است، ۲. پان‌ترکیسم به همان اندازه که یک ایدئولوژی نژادگرایانه است، به شدت رمانتیک و تخیلی نیز هست، ۳. گروه‌های نخبه‌گرای پان‌ترکی، چه در ترکیه یا سایر مناطق، نه تنها به لحاظ کمیت گروه‌های کوچک برخوردار از طرفداران محدود بوده‌اند، بلکه میان این گروه‌ها و

نخبگان سیاسی و فکری آنها رقابت‌های شدیدی نیز بر سر رهبری جریان پان‌ترکیسم مشاهده می‌شود، ۴. پان‌ترکیسم در نوع خود یک ایدئولوژی و جنبش الحاق‌گرایانه نیز هست، و نوشته‌های پان‌ترکیست و عمل رهبران آنها حاکی از این است که الحاق سایر سرزمین‌های دارای جمعیت‌های ترک زبان از اهداف عمده پروژه پان‌ترکیسم بوده است (لاندو، ۱۳۸۲). گرایش ناسیونالیسم در جمهوری آذربایجان به‌سوی چنین ایدئولوژی، به‌وضوح تمامی ماهیت‌های فوق را از خود بروز داده است.

در سطح خود جمهوری، این گرایش‌ها موجب نارضایتی دیگر گروه‌های قومی در اقلیت بوده و لذا موجب مقاومت آنها در مقابل سیاست‌های ملی ساز مبتنی بر چنین ایدئولوژی گردیده است. ناسیونالیسم پان‌ترکی در دوره بی‌ثباتی و عدم قطعیت بعد از دوره استقلال موجب رنجش و ناراحتی قومیت‌های غیر آذری-ترکی گشت. یکی از اقدامات عملی دولت در پی‌گیری سیاست‌های ناسیونالیستی پان‌ترکی در سال ۱۹۹۲ انجام گرفت که زبان ترکی به‌عنوان زبان دولتی اعلام و الفبای لاتین جایگزین الفبای کریلیک^۱ گردید. این اقدام موجب رنجش برخی از قومیت‌ها و با مقاومت آنها روبه‌رو گشت. به‌طور مثال لزگی‌ها الفبای جدید را نپذیرفته و به استفاده از الفبای کریلیک ادامه دادند (Kotecha, 2006). دیگر گروه‌های قومی از جمله طالب‌ها نیز شدیداً در مقابل چنین گرایش‌هایی به مخالفت برخاسته و خواستار توجه دولت به سیاست‌های مدنی‌تر بوده‌اند. آشکارا به‌نظر می‌رسد که ناسیونالیسم پان‌ترکی نه تنها در سطح داخلی جمهوری آذربایجان موجب بروز تنش‌هایی گشته است، بلکه در روابط خارجی این جمهوری نیز تأثیرات منفی برجای گذاشته است. به‌طور مثال به‌جز دو همسایه قفقازی این جمهوری (به‌ویژه ارمنستان) که به هیچ‌وجه نگاه خوبی به چنین گرایش‌هایی در آذربایجان نداشته‌اند، ایران نیز از چنین خط‌مشی‌هایی که به‌طور مستقیم توسط دولت آذربایجان هدایت می‌گردد، رضایت نداشته است. ناسیونالیسم پان‌ترکی با انکار تاریخ و صدها سال ارتباط و پیوند فرهنگی و تمدنی آذربایجان و ایران، تلاش می‌کند نه تنها هویتی کاملاً ترکی از خود ارائه کند بلکه به آن ماهیتی ضد ایرانی نیز می‌دهد.

همچنین یک مورد قابل یادآوری دیگر در مورد ناسیونالیسم پان‌ترکی این است که با هدایت دستگاه دولتی آذربایجان، بسیاری از نویسندگان و محققان با گرایش‌ها رادیکال به شکل گسترده‌ای به تحریف تاریخ پرداخته و در تلاش برای ساختن و رواج اسطوره برگزیدگی

1. Cyrillic

قومی، به بر ساختن هویتی جدید مبادرت می‌نمایند که به شدت می‌تواند در مقابل منافع دیگر کشورها خصوصاً ایران قرار گیرد.

به‌طور مثال در قالب همان تلاش برای ایجاد و رواج اسطوره برگزیدگی قومی، یک اسطوره درباره ریشه و تاریخ آذربایجان در طی دوره شوروی توسعه یافته و در سالین اخیر توسط ملی‌گرایان آذربایجانی تکمیل‌تر شده است. هنوز این نگرش اساطیری^۱ به ریشه‌های آذربایجان از بن مایه ناچیزی در تاریخ برخوردار است. به‌علاوه مولفه‌های گوناگون آن ذاتاً متناقض هستند. انگاره‌های اصلی اسطوره شناسی شوروی و ملی‌گرایی تاریخ و فرهنگ آذربایجان شامل این موارد است: ۱. آذربایجان یک کشور دیرینه با ۵۰۰۰ سال پیشینه است، زادگاه زرتشت و نسل مستقیم پادشاهی باستانی آلبانیا^۲ است؛ ۲. ترکی شدن^۳ آذربایجان در طی سده اولیه دوره مسیحی شروع شد. برخی از ملی‌گرایان افراطی ترک حتی پا را فراتر گذاشته، چنین بحث می‌کنند که مردم ترک در این سرزمین از چندین هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌زیستند؛ ۳. آذربایجان توسط امپراتوری‌های مختلفی، به‌ویژه پارس، مسلمانان عرب و نهایتاً روسیه استعمار شده است. این استعمار متداوماً فرهنگ ترکی آذربایجان را رقیق‌تر ساخته است و منجر به گسترش زبان‌های فارسی، عربی و سرانجام روسی شده است. استدلال این بحث این است که تألیف آثار ادبی آذربایجانی به زبان فارسی قابل تأمل است؛ ۴. در قرن نوزدهم، یا به‌طور دقیق‌تر در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، روسیه تزاری و ایران در توطئه مشترک، آذربایجان را به دو بخش در قالب پیمان‌های گلستان و ترکمان‌چای تقسیم کردند. آن‌ها سپس به‌طور فرهنگی سرزمین تحت تملکشان را استعمار نمودند؛ ۵. ایجاد جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸ نشان دهنده تولد فرهنگی و ملی مجدد آذربایجان است. طبق نظر ملی‌گرایان آذربایجانی، جمهوری ۱۹۱۸ نخستین دموکراسی در شرق بود. همچنین این نشان‌دهنده رستاخیز هویت و فرهنگ ترکی آذربایجان بود (Hunter, 1994: 59-60).

چنین اسطوره‌سازی در حالی صورت می‌گیرد که بر همگان به روشنی روز آشکار است که آذربایجان همواره از آن روز که تاریخ تمدن ایرانی را به یاد می‌آورد حضور پررنگی داشته است ولی در بطن تمدن با شکوه ایرانی. آذربایجان واقعاً نیز مهد زرتشت است ولی آیا مگر نه این است که در نزد تمام اسناد و کتب تاریخی و مورخان بزرگ، زرتشت متعلق به

2. Mythological View

1. Albania
2. Turkization

تمدن ایرانی که آذربایجان نیز جزئی تأثیرگذار از آن بوده است. همچنین یک بحث دیگر این است که چه آذری‌ها از قرن‌ها پیش ترک بوده باشند و یا نباشند، همواره از اقوام ایرانی بوده و هیچ‌گاه تفاوت زبانی عامل تفکیک اجزای یک ملت نبوده و نیست و همان‌گونه که شاعر بزرگ ایران زمین، استاد شهریار که از خاک پاک آذربایجان برخاسته است، می‌گوید:

«اختلاف لهجه ملیت نزايد به هر کس ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان»

همچنین در حالی ناسیونالیست‌های پان ترک افراطی جمهوری آذربایجان بر تعلق صرف مشاهیر و شاعران بزرگی همچون نظامی و خاقانی به خود اصرار می‌ورزند، که هیچ ایرانی بر اینکه مشاهیر بزرگش به کلیه مردمان تمدن ایرانی اختصاص داشته باشد، اشکالی وارد نمی‌کند. همچون حافظ، سعدی، فردوسی کبیر، رودکی، ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، مولوی و... که باعث غرور و فخر تمدن ایرانی هستند، خاقانی، نظامی، پروین اعتصامی، فضولی، شهریار و... نیز نشان‌دهنده شوکت و عظمت تمدن ایرانی هستند. اینها همه متعلق به فرهنگ و تمدن بزرگ ایران زمین هستند و به‌طور انحصاری متعلق به یک منطقه، شهر، طایفه و قبیله و قوم نیستند.

همچنین، قرار دادهای ننگین گلستان و ترکمان‌چای نیز در نزد هر ایرانی یادآور خاطرات بسیار تلخی است، یادآور سرگذشتی غم‌انگیز که طی آن بخش‌های گران‌بها و بزرگی از ایران زمین به دست روس‌ها جدا شدند. ایرانیان نیز نه تنها از یادآوری سرگذشت جداشدن باکو، شروان، گنجه، قره‌باغ و... رنجیده خاطرند، بلکه همین احساس را نسبت به سمرقند، بخارا، هرات و... دارند. آیا تاریخ چیزی برخلاف این را می‌گوید.

به‌نظر می‌رسد که در جمهوری آذربایجان به‌جای اینکه ناسیونالیسم به‌عنوان نیرویی یک‌پارچه‌کننده ملی عمل کند، با توسل به آموزه‌های رادیکال پان ترکی (ملهم از ترکیه) موجب بروز مسائل حادی در داخل این جمهوری و نیز روابطش با همسایگان گشته است. همچنین به‌جای اینکه ناسیونالیسم در جمهوری آذربایجان به‌عنوان نیرویی برای انسجام و تهییج ملی برای باز پس‌گیری سرزمین‌های اشغالی‌اش، عمل نماید به تاریخ‌سازی‌ها و اسطوره‌سازی‌هایی مبادرت نموده است که به مرزهای هویتی و فرهنگی دیگر مردمان خصوصاً ایران تعدی نموده است و این برای جمهوری آذربایجان چندان نتایج مثبتی نخواهد داشت، به‌ویژه اینکه هیچ‌گاه علاقه کلیه ایرانیان از هر تیره و زبانی نسبت به سرزمین‌های حوزه تمدنی‌اش کاهش و لطمه نخواهد دید.

گفتار سوم - ثبات سیاسی

از نظر شاخصه‌های ثبات سیاسی نیز جمهوری آذربایجان با مسائل و معضلات اساسی روبروست. این جمهوری نفت‌خیز منطقه قفقاز جنوبی، حتی به مدد درآمدهای نفتی و نیز کمک‌های کشورهای غربی نتوانسته است بر چالش‌های اساسی پیش‌روی روند دولت-ملت‌سازی‌اش غلبه نماید. هنوز مهم‌ترین مسئله قومی این کشور یعنی قره‌باغ لاینحل باقی مانده و همین امر تأثیرات منفی بر اوضاع سیاسی کشور بر جای گذاشته است. حتی سقوط ایلچی‌بیگ از قدرت به شدت ناشی از ناتوانی دولت وی در حفظ قره‌باغ و بازپس‌گیری نواحی اشغالی بود. قره‌باغ هزینه‌های زیادی بر دولت آذربایجان داشته است و به شدت بر تأخیر توسعه سیاسی این کشور تأثیرگذار بوده است. دولت آذربایجان همچنان یک دولت شبه‌اقتدارگرا قلمداد می‌شود، و از این نظر نیز فشارهای شدیدی بر آن وارد است. آذربایجان به‌عنوان یک دولت ملی‌ساز با ماهیت شبه‌اقتدارگرایانه‌اش، حتی دستیابی به یک اجماع و همبستگی ملی را با مشکل مواجه کرده است. در ادامه به بررسی برخی از شاخص‌های ثبات سیاسی در این جمهوری می‌پردازیم.

۱. وضعیت توسعه نهادهای سیاسی در جمهوری آذربایجان

جمهوری آذربایجان از نظر توسعه نهادهای سیاسی نیز چشم‌انداز روشنی از خود نشان نداده است. صورت‌بندی ساختار نظام سیاسی این کشور با تصویب قانون اساسی جدید در ۱۲ نوامبر ۱۹۹۵ کامل گردید، یعنی یکسال پس از آتش‌بس جنگ قره‌باغ. ورود سریع این جمهوری به جنگی شدید، توسعه و تثبیت نظام سیاسی این کشور را به تأخیر انداخت و البته آثار منفی آن تاکنون بر جای مانده است. حکومت آذربایجان بر اساس تفکیک قوای سه‌گانه شالوده‌ریزی شده است. این جمهوری بر اساس مدل نظام ریاست جمهوری هدایت می‌گردد و در آن قوه مجریه و فرد رئیس‌جمهور از اقتدار بسیار زیادی برخوردار است و دو قوه مقننه و قضائیه دارای استقلال محدود هستند. رئیس‌جمهور اگرچه نمی‌تواند مجلس ملی را منحل کند ولی قادر به وتوی تصمیمات آن است. انتخابات پارلمان هر پنج سال یکبار و تحت نظارت دادگاه قانون اساسی برگزار می‌شود. انتخابات ریاست جمهوری نیز هر پنج سال یکبار برگزار

می‌گردد. علی‌رغم برگزاری منظم انتخابات، نسبت به سلامتی آن چه از سوی اپوزیسیون و چه از جانب نهادهای بین‌المللی انتقادات زیادی وارد است.

نهاد ریاست جمهوری در این کشور چنان قدرتمند است که حتی برخی این کشور جوان را بیشتر شبیه یک نظام شبه سلطنتی می‌بینند تا جمهوری. بنابر همین قدرت بالای رئیس‌جمهور و خانواده وی (خصوصاً همسر رئیس‌جمهور مهربان‌علی‌اف) نوع شخصیت‌پروری شدیدی در فرهنگ سیاسی این جمهوری رواج یافته است. با نگاهی کوتاه به برخی رسانه‌های تصویری و نوشتاری آذربایجان به آسانی می‌توان این نوع شخصیت‌پروری و ستایش بی‌حدوحد رئیس‌جمهور کنونی (و قبلی) و خانواده‌اش را مشاهده کرد. در قالب همین فرهنگ سیاسی، نوعی تملق‌گویی شدید نسبت به شخص رئیس‌جمهور نیز حتی در میان نخبگان این جمهوری مشاهده می‌شود. بدین‌گونه به‌نظر می‌رسد، به‌تدریج به‌جای آنکه وفاداری‌ها پیرامون مجموعه نهادهای سیاسی ملی متمرکز گردد صرفاً به شخص رئیس‌جمهور منعطف می‌گردد و این خود از جمله عوامل ظهور نوعی اقتدارگرایی سلطنت‌گونه آشکار در این جمهوری بوده است. قدرت رئیس‌جمهور و دستگاه زیر نظر مستقیم وی در دوره علی‌اف‌ها چنان افزایش یافته که موجب رشد اتوکراسی تنومندی در این جمهوری گردیده است. در چنین فضایی، مجال برای رقابت‌های سیاسی به شدت کاسته شده است.

در آذربایجان نوعی طایفه‌سالاری نیز مشاهده می‌شود. این جمهوری از زمان شوروی، از چند گروه (طایفه) منطقه‌ای تشکیل گردیده است که موثرترین آن‌ها گروه‌های نخجوان، باکو و قره‌باغ است. طایفه نخجوان زمانی در اواخر دهه ۱۹۶۰ مطرح گردید که یکی از اعضای آن یعنی حیدر علی‌اف سرلشکر کا. گ. ب، به سمت دبیر اولی کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری آذربایجان منصوب گردید. در عوض او نیز، پست‌های کلیدی را در میان نزدیک‌ترین متحدان خود توزیع نمود. این طایفه با فروش گل در سرتاسر شوروی امرار معاش می‌نمود (محققین به‌خصوص برآورد کرده‌اند که در اواسط دهه ۱۹۷۰، سهم این گروه در بازار سودآور مذکور بالغ بر ۸۰ درصد بوده است). در سال ۱۹۸۷ میخائیل گورباچف، عبدالرحمن وزیراف را جایگزین علی‌اف نمود و متحدان وی مجبور شدند تا مناصب خود را ترک کنند. وزیراف که نماینده طایفه قره‌باغ بود نیز به نوبه خود، پس از خون‌ریزی ژانویه ۱۹۹۰، در باکو مجبور به استعفا شد. جایگزین وی ایاز مطلب‌اف از باکو بود که سپس به عنوان اولین رئیس‌جمهوری آذربایجان نیز برگزیده شد (اسمیرنوف، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۲۲). این طایفه سالاری نیز

از جمله عوامل عدم توسعه سیاسی این جمهوری و در مقابل زمینه ساز ظهور همان نظام اقتدارگرا (یا شبه اقتدارگرای) سلطنت گونه بوده است.

پرواضح است در چنین فضایی، مجال برای رقابت‌های سیاسی به شدت کاسته شده است. اگر چه در دوره پس از استقلال احزاب متعددی در این کشور مشاهده شده‌اند، ولی در عمل صرفاً فقط شمار آن‌ها زیاد بوده و به هیچ وجه یک سیستم حزبی کارآمد و مبتنی بر رقابت سیاسی شکل نگرفته است. احزاب اپوزیسیون در عمل در مقابل حزب نیرومند حاکم (حزب ینی آذربایجان یا آذربایجان نوین)^۱ که متعلق به الهام علی‌اف است، از هیچ شانسی برای کسب قدرت برخوردار نیستند و همین موجب عدم پویایی نظام سیاسی جمهوری آذربایجان می‌گردد. البته این هم واقعیتی آشکار است که حزب ینی آذربایجان نسبت به احزابی مانند مساوات و جبهه مردمی متعادل تر عمل نموده و کمتر به گرایش‌های تند و افراطی تمایل نشان داده است.

در ضعف فضای رقابت سیاسی و بروز نوعی ناکارآمدی در نظام سیاسی حاکم، در زمان جایگزینی حیدر علی‌اف، کشور در شرف ورود به یک بحران سیاسی بزرگ بود، بحرانی که در بسیاری از دیگر جمهوری‌های پس از شوروی قابل مشاهده است و به آن می‌توان نام بحران جانشینی داد. خطر بروز بحران جانشینی در جمهوری آذربایجان نمود بارز ضعف نهادسازی سیاسی در این کشور بوده است.

بی‌شک یکی از آثار مثبت نهادسازی در ثبات سیاسی یک کشور را می‌توان در مقوله مهم انتقال امن و مطمئن قدرت سیاسی جستجو نمود. روند دولت-ملت‌سازی در کل در راستای انباشت قدرت و افزایش ظرفیت نهادی یک کشور به پیش می‌رود و قدرت نهادی یکی از مهم‌ترین عوامل تداوم و ثبات یک دولت است. قدرت نهادی بالا و کارآمد یک دولت موجب می‌گردد که حل و کنترل بحران‌های سیاسی با سهولت بیشتری انجام و بستر مناسبی برای انتقال قدرت سیاسی در سطح حکومت فراهم آید. ظرفیت بالای نهادی در یک کشور موجب می‌گردد رقابت سیاسی کاملاً در شکل منطقی، مسالمت‌جویانه، قاعده‌مند و سازمان یافته صورت گیرد و تمامی مدعیان قدرت در چارچوب یک دولت و منافع ملی، به نتایج برآیندهای سیاسی رقابت‌جویانه‌ای همچون انتخابات احترام گذاشته و از آن تبعیت نمایند. بی‌شک دولت‌های ملی غربی نمونه‌های موفق هستند که با توسعه نهادهای دموکراتیک زمینه

مطمئنی را برای انتقال قدرت فراهم آورده و فضای مناسبی را برای مشارکت سیاسی ملت در قدرت فراهم ساخته‌اند. این دیگر به یک صحبت تکراری تبدیل گشته است که دولت‌های ملی در غرب چنان پیشرفت نموده‌اند که دیگر تصمیمات سیاسی فردی نبوده، بلکه شدیداً ماهیت سیستماتیک و مبتنی بر نهادهای کارآمد، دارد. بر عکس چنین وضعیتی در کشورهای در حال توسعه کمتر مشاهده می‌شود و در ضعف شدید نهادهای سیاسی، تصمیمات به‌طور فردی اتخاذ شده و کل نظام سیاسی بر محوریت یک فرد و حکومت طایفه‌ای او اداره می‌شود. چنین نظام‌هایی در زمان انتقال قدرت سیاسی می‌توانند با بحران‌های شدید و حتی سقوط حکومت مواجه شوند. چنین وضعیتی در بسیاری از جمهوری‌های پس از شوروی از جمله جمهوری آذربایجان به‌وضوح قابل مشاهده است.

بسیاری از کشورهای جنوب از نظر نهادسازی در وضعیت چندان مطلوبی قرار نداشته و به‌نظر بیشتر سپهر سیاسی تحت تأثیر روابط صرف و ساده اقتداری است و یا حتی در بسیاری از این کشورها، وجود نهادهای سیاسی دموکراتیکی همچون پارلمان، احزاب، ریاست جمهوری و... بسیار تشریفاتی و ظاهری بوده و در عمل قدرت بر مبنای روابط اقتداری شدید حفظ و اعمال می‌گردد، امری که در بیشتر مواقع (با بروز بحران‌های سیاسی، اجتماعی) تداوم آن به شدت ناممکن می‌گردد. فقدان نهادسازی یا ضعف شدید نهادسازی، در بلندمدت چنین کشورهایی را شدیداً دستخوش بی‌ثباتی می‌کند و چنین دولت‌هایی را مستعد بحران جانشینی جلوه می‌دهد، خصوصاً اگر اتفاق خاصی برای حاکم بیافتد (آلیکر، ۱۳۸۲: ۴۲). معمولاً در بسیاری از کشورهای جهان سوم بنا بر همان حاکم بودن روابط ساده اقتداری، ساختار قدرت شدیداً ماهیت شخصی و خانوادگی پیدا می‌کند و دایره قدرت در یک فضای بسته قالب‌ریزی می‌گردد و مشارکت سایر مدعیان کسب قدرت محدود می‌گردد. در چنین فضایی نهادهای سیاسی همچون احزاب و به تبع آن پارلمان از ضعف شدیدی برخوردار بوده و معمولاً در مقابل این دایره بسته قدرت و خانواده‌سالاری، یک اپوزیسیون شکل گرفته و در مقابل قدرت حاکم به مخالفت می‌پردازد، این مخالفت به‌ویژه در دوره‌های انتخاباتی به اوج خود می‌رسد و احتمال بروز بحران سیاسی را بالا می‌برد و در واقع نوعی بحران جانشینی ایجاد می‌گردد و این بحران جانشینی می‌تواند حتی موجب سقوط یک حکومت گردد. چنین وضعیت ناگواری در بسیاری از کشورهای جهان سوم مشاهده می‌شود و ضعف نهاد سازی

عمدتاً با خود بحران جانشینی را به دنبال دارد. همان‌گونه که دیدیم چنین وضعیتی به عیان در جمهوری آذربایجان قابل مشاهده است.

بسیاری از جمهوری‌های پس از شوروی طی چندین سال اخیر به‌طور جدی با چنین بحران جانشینی به‌طور مداوم روبه‌رو بوده‌اند (از جمله گرجستان، آذربایجان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، بلاروس، اوکراین، و حتی روسیه). حتی در برخی نمونه‌ها (گرجستان، اوکراین، قرقیزستان) بحران جانشینی به حدی شدت یافته که موجب بی‌ثباتی شدید و تحول سیاسی چشمگیر گردیده است، تحولاتی که بر آن نام انقلابات رنگین نهاده‌اند. استعداد بالای اکثر جمهوری‌های پس از شوروی در وقوع چنین بحران‌های جانشینی، حاکی از ضعف نهادسازی (Koehler and Zurcher, 2004) و در یک کلام ضعف دموکراسی در این جمهوری‌هاست. پس از سه انقلاب رنگینی که در اوراسیا به‌وقوع پیوست، بسیاری جمهوری آذربایجان را مستعدترین مورد برای چنین تحولی دیده‌اند، امری که البته پس از گذشت ۳ سال از آخرین انقلاب رنگین (۲۰۰۵ قرقیزستان) هنوز تحقق نیافته است. ولی بی‌شک تا وقتی که در جمهوری آذربایجان توسعه نهادهای سیاسی به شکل مطلوبی صورت نگیرد، این کشور به شدت مستعد چنین بحرانی می‌باشد.

۲. وضعیت نظامی جمهوری آذربایجان

شکست در جنگ قره‌باغ، جمهوری آذربایجان را بر آن داشته است که به تقویت نیروی نظامی خود بپردازد. ارتش جمهوری آذربایجان که رسماً در اکتبر ۱۹۹۱ ایجاد گشت، عمده‌تاً برپایه تجهیزات و امکانات به جای مانده از ارتش چهارم شوروی سازمان‌دهی گشت (Petrov, 2002). این نیروی نظامی تازه تاسیس نه تنها نتوانست از تمامیت ارضی جمهوری دفاع کند، حتی خود درگیر رقابت‌های قدرت در داخل کشور نیز گشت. در همان جنگ قره‌باغ، ضعف هویت ملی و روحیه وطن‌پرستی در میان نیروهای نظامی آذربایجان به‌وضوح مشاهده شد و به همین دلیل نه تنها نتوانست قره‌باغ را دوباره تحت کنترل درآورد، بلکه نهایتاً با شکست در جنگ حدود ۲۰ درصد از سرزمین این جمهوری به اشغال ارمنستان درآمد.

جمهوری آذربایجان نیز در جولای ۱۹۹۲ پیمان نیروهای مسلح متعارف در اروپا^۱ را به امضا رساند و بدین‌گونه به محدودیت در داشتن تجهیزات نظامی تن در داد. البته این

1. Conventional Forces in Europe (CFE)

جمهوری توافقنامه مذکور را در می ۱۹۹۷ تصویب نمود. بی شک درگیر بودن در جنگ قره‌باغ (۱۹۹۲-۱۹۹۴) مانع از اجرای این تعهد تا قبل از پایان جنگ و نیز رفع تهدیدات می‌شد. البته پس از آن نیز به‌نظر نمی‌رسد، آذربایجان (و نیز ارمنستان) پایبند این محدودیت نیروها بوده باشند.

از سال ۱۹۹۴ به بعد (پس از آتش بس جنگ قره‌باغ) آذربایجان به تدریج به احیای نیروی نظامی خود پرداخته و بودجه نظامی‌اش را افزایش داده است. در این دوره، جمهوری آذربایجان به‌طور مداوم خود را برای یک اقدام عملی در مقابل نیروهای ارمنستان آماده نموده است، البته در مقابل ارمنستان نیز به چنین تلاش‌هایی برای آمادگی بیشتر خود اقدام نموده است.

درآمدهای نفتی بالا چنین اجازه‌ای را به این جمهوری داده است، به‌ویژه در این اواخر که موجب افزایش بودجه نظامی تا ۶۳۸ میلیون دلار (در سال ۲۰۰۶) گشته است. حتی در سال ۲۰۰۷، به کمک همین درآمدهای نفتی و نیز کمک‌های غربی، بودجه نظامی به بالاتر از یک میلیارد دلار رسیده است. عدم حل مسئله قره‌باغ و تداوم اشغال برخی از سرزمین‌های این جمهوری، به شدت موجب گشته است که دولت الهام علی‌اف برای نمایش قدرت هم که شده دست به چنین جاه‌طلبی‌هایی بزند. همچنین گسترش قابل توجهی نیز در نیروهای مسلح فعال مشاهده می‌شود. بسیاری بر این عقیده هستند که چنین افزایش هزینه‌های نظامی می‌تواند نشانه بروز جنگی دیگر در منطقه مابین ارمنستان و جمهوری آذربایجان باشد. در جهت تقویت بنیه نظامی، این جمهوری شدیداً به غرب متمایل گشته است و قراردادهای مهمی را با کشورهای غربی به‌ویژه ترکیه منعقد نموده است. طبق «مفهوم امنیت ملی جمهوری آذربایجان» که در می ۲۰۰۷ به تصویب رسیده است، صراحتاً بر «همگرایی در ساختارهای اروپایی و یورو آتلانتیک» به‌عنوان یکی از جهت‌گیری‌های اصلی سیاست امنیت ملی جمهوری آذربایجان تأکید شده است.

با گرایش جمهوری آذربایجان به غرب، سیستم تجهیزات نظامی این جمهوری که کلاً روسی بود، دچار تحول شده و به تدریج سیستم غربی پیدا می‌کند. این جمهوری نه تنها عضو شورای اروپایی ناتو گردیده و در برنامه مشارکت برای صلح این سازمان شرکت جسته و همکاری‌هایش را با این سازمان رو به گسترش نهاده است، با ایالات متحده نیز همکاری‌هایی

را در دست انجام داشته است که از جمله می‌توان به ابتکار حفاظت از خزر^۱ اشاره کرد. این در واقع برنامه‌ای است که با حمایت ایالات متحده و با همکاری آذربایجان و قزاقستان برای پیشرفت توانایی دفاعی این دو کشور در خزر طراحی شده است. همچنین آذربایجان عضو فعال گوآم (متشکل از گرجستان، اوکراین، آذربایجان و مولداوی) نیز هست که یک سازمان منطقه‌ای شدیداً مورد حمایت غرب در جهت مقابله با نفوذ روسیه در این حوزه قلمداد می‌گردد. الهام علی‌اف رئیس‌جمهور آذربایجان به‌عنوان اولین دبیرکل این سازمان انتخاب گشته است.

ترکیه اصلی‌ترین متحد جمهوری آذربایجان است و این کشور به ارائه کمک‌های نظامی قابل توجه به آذربایجان پرداخته است. ایالات متحده نیز که خواهان حضور بیشتر در قفقاز جنوبی است، از تمایلات غرب‌گرایانه این جمهوری استقبال نموده و کمک‌های نظامی قابل توجهی را به این جمهوری اختصاص داده است. حتی آذربایجان برای درگیر ساختن هرچه بیشتر آمریکا در منطقه و بدین‌گونه ایجاد توازن در برابر روسیه، بحث واگذاری پایگاهی به ناتو و ایالات متحده را نیز مطرح نموده که به شدت با مخالفت روسیه مواجه گشته است. همین کمک‌های نظامی آمریکا و ترکیه باعث گشته که جمهوری آذربایجان واگذاری پایگاه رادار قبله به این دو کشور پس از پایان اجاره روسیه (۲۰۱۲) را مطرح نماید.

دولت آذربایجان از گسترش پیوندها با غرب در پی بهبود موقعیت منطقه‌ای خود، به‌ویژه نسبت به ارمنستان و روسیه است ولی بی‌شک این افزایش جاه‌طلبی‌ها می‌تواند به تدریج موجب حساسیت دیگر همسایگان گردیده و این کشور را در مقابل آن‌ها قرار دهد. براساس یک دیدگاه استراتژیک نظامی، افزایش نیروی نظامی یک کشور نهایتاً باید در جایی تخلیه گردد و بنابراین هر آن احتمال بروز بحران در روابط این جمهوری با همسایگانش (خصوصاً افزایش احتمال درگیری مجدد با ارمنستان) وجود دارد. جمهوری آذربایجان در میان دو کشور قدرتمند ایران و روسیه قرار گرفته است و نمی‌تواند بی‌توجه به این دو همسایه‌اش، به دنبال نمودن برخی بلند پروازی‌ها بپردازد.

۳. وضعیت دموکراسی در جمهوری آذربایجان

از هر جنبه‌ای که به ساختار سیاسی و عملکردهای اجرایی این جمهوری قفقازنشین بنگریم، رژیم حاکم بر آن که از ۱۹۹۳ در اختیار علی‌اف‌ها (حیدر علی‌اف و پس از مرگ وی پسرش الهام علی‌اف از سال ۲۰۰۳) بوده است، در بهترین شکل، یک رژیم شبه اقتدارگرا محسوب می‌شود. برخی معتقدند که آذربایجان چیزی مابین دموکراسی و اقتدارگرایی است. «... آذربایجان در جنبه‌های مختلف هم یک دولت دموکراتیک و هم یک دولت اقتدارگراست و به سختی می‌توان آینده آن را پیش‌بینی کرد. در حالتی که آذربایجان دارای مخالفین فعال و مشخص می‌باشد، در همان حال رهبران مخالفی که تصور می‌شود تهدیدی بر علیه علی‌اف باشند، در زندان، تبعید و یا تحت نظر می‌باشند. در انتخابات تقلب می‌شود و در حالی که مقداری آزادی مطبوعات وجود دارد، در عین حال سانسور نیز جداً اعمال می‌گردد» (Cornell, 2001: 118-131).

جمهوری آذربایجان دارای یک نظام صوری دموکراتیک است که در آن قانون اساسی، ادعای احترام گذاشتن به آزادی‌های مدنی و سیاسی را مطرح می‌کند. با این حال، رهبران این کشور و از جمله آنهایی که در طیف مخالف قرار دارند، محصول نظام شوروی هستند. آن‌ها آشنایی زیادی با بده‌بستان‌های مربوط به سیاست دموکراتیک ندارند و تمایل چندانی هم برای فراگیری این امور از خود نشان نمی‌دهند. علی‌اف، زبان دموکراسی را با استادی تمام به کار می‌گرفت و رفتارش در این زمینه در مقابل مخاطبان اروپایی‌اش بدون عیب و نقص بود. با این حال، آنچه را که از آن داد سخن می‌داد، اجرا نمی‌کرد. رژیم، انتخابات چند حزبی را به طور منظم برگزار می‌نمود اما به شیوه موفقیت‌آمیزی، رقابت را محدود می‌کرد. این رژیم، اجازه می‌داد مطبوعات به اصطلاح مستقل، و در واقع مطبوعات هم پیمان با حزب، فعالیت کنند، با این حال همچنان بر جریان اطلاعات مسلط باشد. دولت، دیگر همانند قبل، تمامی دارائی‌های اقتصادی را تحت کنترل نداشته ولی بر بخش نفت و گاز که در آمده‌های عمده ای ایجاد می‌کند، مسلط است. نخبگان سیاسی پیرامون علی‌اف و از جمله خانواده وی نیز موفق شده‌اند شرکت‌های اقتصادی مهم دیگر را تحت کنترل خود قرار دهند. حیدر علی‌اف قبل از مرگ خود تمام زمینه‌های لازم را برای تداوم قدرت در خانواده خود فراهم نمود و پسرش الهام علی‌اف وارث قدرت پدرش گردید و بدین‌گونه پایه‌های رژیم شبه‌اقتدارگرای حاکم، مستحکم‌تر گشت (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۶۶-۶۷). الهام علی‌اف نیز سیاست‌ها و ابتکارهای فوق‌الذکر پدرش را ادامه داده است.

سرکوبی رسانه‌ها در جمهوری آذربایجان ادامه دارد و روزنامه‌نگاران معمولاً در معرض حمله و ارباب قرار دارند. اگرچه سانسور رسماً در آگوست ۱۹۹۸ لغو شد ولی سرکوبی افکار و عقایدی که از نظر دولت ناپسند است ادامه دارد. وسیله اصلی سرکوبی رسانه‌های مستقل، طرح شکایت در دادگاه‌هاست. مقامات عالی‌رتبه شکایات متعددی مطرح کرده‌اند که بیشتر آن‌ها به افترا مربوط می‌شود و این رایج‌ترین شیوه سرکوبی رسانه‌هاست. تجدید مبارزه دولت با رسانه‌ها وضع را چنان خراب کرد که سردبیران ۱۹ روزنامه مخالف مستقل به ناچار در اعتراض به آن اعتصاب غذا کردند. روزنامه‌نگارانی که به افتخار و حیثیت رئیس جمهوری اهانت کرده یا به مقامات عالی‌رتبه لطمات معنوی و اخلاقی وارد کرده‌اند مبالغ بسیار سنگینی جریمه شدند، مبالغی آنقدر زیاد که معلوم است هدف از آن بستن روزنامه‌های منتقد است نه مجازات‌کردن آنها. به علاوه در طول سال ۱۹۹۸ در جمهوری آذربایجان بیش از صد مورد خشونت پلیس علیه رسانه‌ها گزارش شد (Herbert, 2000: 186). این وضعیت در دوره الهام علی‌اف نیز نه تنها بهبود نیافته، بلکه وخیم‌تر نیز گشته است. اعمال محدودیت‌های شدید بر روزنامه‌های مستقل و منتقد دولت کماکان ادامه داشته و آزادی بیان به شدت توسط دولت نقض می‌گردد. در ۲ مارس سال ۲۰۰۵ سردبیر هفته‌نامه مستقل مونیتور^۱، ایلمار حسین‌اف^۲، کشته شد. بسیاری دولت علی‌اف را مسئول این واقعه دانسته و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر نیز شدیداً دولت آذربایجان را مورد انتقاد قرار دادند. نشریه وی مرتباً مقالات انتقادی شدیدی را بر علیه حکومت از جمله در موضوع فساد در بین مقامات سطح بالا و خانواده‌هایشان منتشر می‌نمود (Human Rights Watch, 2005a). آزادی مطبوعات و رسانه‌ها در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از ۲۰۰۳ متداوماً توسط سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر وخیم مشاهده شده است و موجب انتقادات جدی نسبت به حکومت آذربایجان گردیده است (Human Rights Watch, 2005b).

تا پایان سال ۲۰۰۷، نه روزنامه نگار به اتهامات سیاسی پشت میله‌های زندان انداخته شده‌اند. البته در ۲۸ دسامبر ۵ روزنامه نگار با عفو ریاست جمهوری آزاد گشتند ولی مابقی کماکان در زندان باقی ماندند. روزنامه نگاران زندانی این افراد بوده‌اند: عین‌الله فتح‌الله‌اف^۳،

1. Monitor
2. Elmar Husseinov
1. Eynulla Fatullayev

سردبیر دو روزنامه ریالی آذربایجان^۱ و گوندلیک آذربایجان^۲ (به زبان ترکی روزنامه هر روز) که در اکتبر ۲۰۰۷ به جرم برانگیختن تروریسم و سایر جرایم مشکوک به هشت سال و نیم زندان محکوم شد (Human Rights Watch, 2007)، میرزا ساکت^۳، گزارشگر و طنزنویس روزنامه آزادلیق، که به سه سال زندان به جرم مشکوک در اختیار داشتن مواد مخدر محکوم گشت؛ غنیمت زاهد^۴ سردبیر آزادلیق که به جرم عجیب هوچی‌گری^۵ در نوامبر ۲۰۰۷ به زندان افتاد؛ و مشفق حسین‌اف^۶ روزنامه‌نگار «بیزیم یول»^۷ (در زبان ترکی راه ما) که او نیز به اتهامات مشکوک رهسپار زندان شد (Human Rights Watch, 2008).

به‌خاطر همین اوضاع نه‌چندان مطلوب دموکراسی است، که بسیاری از ناظران سیاسی، این جمهوری نفت‌خیز را پس از وقوع انقلابات رنگین در گرجستان (همسایه شمالی آذربایجان)، اوکراین و قرقیزستان، به شدت مستعد وقوع تحولات مشابه می‌دیدند و می‌بینند، امری که هنوز تحقق نیافته است و الهام علی‌اف با افزایش پیوندهایش با غرب و انجام برخی اصلاحات، تلاش نموده مانع از تحولی مشابه در کشور تحت قدرتش شود. اگرچه الهام علی‌اف نیز در طی انتخاباتی پر مسئله و ناسالم و بدور از استانداردهای بین‌المللی وارث قدرت پدر شد، ولی نزدیکی دولت وی به ایالات متحده، و منافع گسترده غرب در این کشور باعث شد، ایالات متحده از این جابجایی قدرت حمایت و انتخابات را قانونی اعلام نماید.

غرب در حالی از این انتقال قدرت حمایت نموده است که، عمده نیروهای سیاسی در جمهوری آذربایجان از انتخاب الهام علی‌اف به‌جای پدرش، ابراز نارضایتی شدیدی نموده‌اند. عیسی قنبر رهبر حزب مساوات در مصاحبه با خبرگزاری توران، اوضاع را بدین‌گونه توصیف کرد: در کشورهای عقب‌مانده، نمونه منحصر به فردی است و بر اساس هیچ‌گونه دموکراسی نمی‌توان پسر را به‌عنوان رئیس دولت و نخست‌وزیر منصوب نمود. علی کریم‌لی رهبر حزب جبهه مردمی (که به‌عنوان حزب اصلاح‌گران شناخته می‌شود) در مصاحبه با روزنامه آزادلیق (آزادی) این امر را ایجاد یک پادشاهی غیرمستقیم (مونارشی دوفاکتو) در جمهوری آذربایجان نامیده و آن را موجب بی‌اعتباری کشور نزد جامعه جهانی می‌داند (اسمیرنوف، ۱۳۸۳: ۱۲۶).

2. Realny Azerbaijan
3. Gundelik Azerbaijan
4. Mirza sakit
5. Ganimed Zahid
6. Hooliganism
7. Mushfig Husseinov
8. Bizim Yol

این جمهوری از گذشته‌های دور سابقه خیزش‌های سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای را داشته و به این دلیل همواره می‌توان از مردم این جمهوری انتظار اقدامات غیرقابل‌پیش‌بینی را داشت. پیشینه ساقط نمودن حکومت دراندیشه سیاسی احزاب و فرهنگ سیاسی مردم در دوره پس از استقلال (۱۹۹۱) نیز مشاهده می‌شود.

گروه‌های سیاسی در این کشور نشان داده‌اند که در صورت عزم جدی برای ساقط کردن یک دولت، حتی منافع ملی و تمامیت ارضی کشور را نیز زیر پا می‌گذارند. کمااینکه در اوج قره‌باغ، مخالفان برای گرفتن قدرت از ابوالفضل ایلچی‌بیگ (ناسیونالیست افراطی) به پایتخت یورش بردند و ارتش آذربایجان با خالی کردن جبهه‌های جنگ، نبرد را از قره‌باغ به باکو کشاند و در این میان به‌رغم اشغال بخش‌های وسیعی از خاک کشور توسط ارمنه، مخالفان خود را به‌خاطر به‌دست‌گرفتن قدرت پیروز احساس کردند. هر چند این پیروزی برای مهاجمان به پایتخت پایدار نبود و علی‌اف با تجربه خود، قدرت را با سیاست زیرکانه از دست آن‌ها ربود.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که دیدیم جمهوری آذربایجان هنوز از نظر غلبه بر مهم‌ترین چالش پیش‌روی روند دولت-ملت‌سازی‌اش یعنی مسائل قومی (به‌ویژه مهم‌ترین و حساس‌ترین مسئله‌ای که از آغاز استقلال با آن درگیر بوده یعنی ناگورنو قره‌باغ) موفق نبوده است. این مسئله نه تنها موجب ورود این کشور در جنگی شدید و پرهزینه گردید، بلکه نهایتاً با شکست ارتش آذربایجان در این جنگ و اعلام آتش بس ۱۹۹۴، قره‌باغ عملاً از دایره حاکمیت ملی این جمهوری خارج و حتی بخشی از سرزمین آذربایجان نیز به اشغال ارمنستان در آمد. در سال‌های پس از آتش بس، مسئله قره‌باغ کماکان لاینحل باقی مانده و حکومت خودمختار دوقاکتوی قره‌باغ با حمایت ارمنستان به شدت راه‌های دستیابی مجدد آذربایجان به این منطقه را اگر نگوئیم غیر ممکن، بسیار دشوار نموده است. مسئله قره‌باغ همچون آب‌خازیا و اوستیای جنوبی برای گرجستان، خدشه‌ای بزرگ و عیان بر چهره تمامیت ارضی، یکپارچگی سرزمینی، حاکمیت ملی و در کل دولت-ملت‌سازی آذربایجان است. تحت تأثیر همین مسئله، فشارهای شدیدی بر اقتصاد و صحنه سیاسی آذربایجان وارد گشته است. قره‌باغ زخمی مزمن و التیام نیافته است و به شدت روح و روان مردم جمهوری آذربایجان را می‌آزارد و ناتوانی حکومت در

حل و فصل این مسئله، به‌طور بطئی نوعی بی‌اعتمادی را در فکر و ذهن مردم جمهوری آذربایجان می‌پروراند. به‌جز این مسئله حاد، جمهوری آذربایجان در دوره پس از استقلال با برخی مسائل و مشکلات قومی دیگر (ولی با شدت و حدت کمتر) نیز درگیر بوده است. البته به مرور زمان دولت آذربایجان توانسته است این مسائل را تحت کنترل خود در آورده و مانع از بروز بحران‌های داخلی جدی گردد. در مورد چالش روسیه (که برای اکثر جمهوری‌های پس از شوروی یک چالش عمده پیش‌روی دولت-ملت‌سازی قلمداد می‌گردد)، این جمهوری عملکرد نسبتاً موفقی از خود نشان داده و توانسته است به مدد منابع نفتی قابل توجه و نیز موقعیت استراتژیکش، منافع غرب را در کشورش بیشتر درگیر سازد. در چارچوب همین روند، جمهوری آذربایجان وابستگی‌اش به روسیه در انتقال منابع نفتی‌اش را با توجه به سرمایه‌گذاری کشورهای غربی در احداث خطوط لوله جدید (از جمله باکو-تفلیس-جیحان) برطرف ساخته و از این لحاظ به اعتماد به نفس بیشتری دست یافته است. البته روسیه هنوز چه از نظر مسئله قره‌باغ و یا توان دستکاری مسئله لزگی‌ها، و یا تهدید به قطع فروش گاز به این جمهوری، و یا حتی نمایش تهدید نظامی، یک چالش بزرگ برای آذربایجان باقی مانده است. همچنین جمهوری آذربایجان در روند دولت-ملت‌سازی خود به مفاهیم، ارزش‌ها، نمادها، اسطوره‌ها، سیاست‌ها و تاریخ‌سازی‌هایی دست یازیده است که به شدت می‌تواند با منافع حیاتی برخی از همسایگانش خصوصاً ایران تداخل و تعارض پیدا کند.

یادداشت‌ها

۱. آکینر، شیرین (۱۳۶۶)، *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*، ترجمه علی خزاعی فر، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۲. آلیکر، اولگا (۱۳۸۲)، *گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز*، ترجمه محمود رضا گلشن پژوه و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۳. اسمیرنوف، سرگئی (۱۳۸۳)، «جمهوری آذربایجان: انتقال قدرت»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۶.
۴. اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)، *گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: انتشارات قومس.
۵. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۴)، «قره‌باغ: از دیرباز تا کنون، بررسی رویدادها»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال دوم، شماره ۴.
۶. بهراد، عبدالاحد (۱۳۷۲)، *قره‌باغ در چشم‌انداز تاریخ*، چاپ اول، تبریز: انتشارات ارگ تبریز.

۷. ترابزاده، منیژه و دیگران (۱۳۷۳)، *ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز*، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. اراکالی یوا، دینا (۱۳۸۳)، «امنیت در منطقه خزر: چشم‌انداز ایجاد سیستم امنیت»، ترجمه پروین معظمی گودرزی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۷.
۹. رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۱)، از اران تا آذربایجان"، *فصلنامه گفتگو*، شماره ۳۳.
۱۰. رضا، عنایت‌الله (۱۳۷۸)، «نگرشی بر مسائل زبانی در جمهوری آذربایجان»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲۸.
۱۱. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۷۸)، «قفقاز و تراژدی لاینحل هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲۷.
۱۲. عبدالله یف، فتح‌الله (۱۳۵۶)، *گوشه‌ای از تاریخ ایران*، ترجمه غلامحسین متین، تهران: انتشارات ستاره.
۱۳. کولایی، الهه و دیگران (۱۳۸۱)، بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. لاندو، جیکوب (۱۳۸۲)، *پان‌ترکیسم: یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری*، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی.
۱۵. محسنین، مهرداد (۱۳۷۴)، «ناسیونالیسم و تاریخ: سیاست‌های ملت‌سازی در ارمنستان، آذربایجان و گرجستان پس از فروپاشی شوروی»، نقد و بررسی کتاب، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۲.
۱۶. مشفق‌فر، ابراهیم (۱۳۸۳)، «تحولات نظامی قفقاز جنوبی و نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۶.
17. Amnesty International Report 2007, (Accessed 24/2/2008) the state of the world's human rights: Republic of Azerbaijan, <http://thereport.amnesty.org/eng/Regions/Europe-and-Central-Asia/Azerbaijan>
18. Brubaker, Rogers. (1995) "National Minorities, nationalizing states, and external homelands in the New Eirope", *Daedalus*, Vol. 124, No. 2.
19. Brubaker, Rogers. (1996a) *Nationalism Reframed: Nationhood and the national Question in the New Europe*, Cambridge: Cambridge University Press.
20. Brubaker, Rogers. (1996b) "Nationalizing States in the Old 'New Europe' and The New", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 19, No. 2.

21. Brubaker, Rogers. (1998) "Myths and misconceptions in the study of nationalism", in John A. Hall(ed), *The State of the Nation; Ernest Gellner and the Theory of Nationalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
22. Commings, Sally N. (1998) "The Kazakhs: Demographics, diaspora and 'return'", in Charles King and Neil J. Melvin(eds), *Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union*, Boulder, CO: Westview.
23. Cornell, Sevante E. (2001) "Democratization Folders in Azerbaijan", *Journal of Democracy*, Vol. 12, No. 2.
24. Herbert, John. (2000) *Practicing Global Journalism; Exploring Reporting Issues Worldwide*, Focal Press.
25. Human Rights watch, (March 4, 2005a) "Azerbaijan: Editor of Independent Weekly Shot Dead", *Human Rights News*, New York. <http://hrw.org/english/docs/2005/03/04/azerba10256.htm>
26. Human Rights Watch, (February 9, 2005b) "Azerbaijan Human Rights Update", Human Rights Watch Submission to the EBRD. <http://hrw.org/english/docs/2005/02/09/azerba10192.htm>
27. Human Rights Watch, (April 27, 2007) "Azerbaijan: Opposition Editor Sentenced to Prison", Human Rights News, New York. <http://hrw.org/english/docs/2007/04/26/azerba15790.htm>
28. Human Rights Watch, (Accessed 22/2/2008) "Human Rights Watch's Submission on Azerbaijan to the European Commission's ENP Progress Report", *Human Rights News*.
29. <http://hrw.org/english/docs/2008/01/24/azerba17874.htm>
30. Hunter, Shireen T. (1994) *The Transcaucasus in Transition: Nation-Building and Conflict*, Washington D. C, The Center of Strategic and International Studies.
31. King, Charles and Melvin, Neil J. (eds) (1998), *Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union*, Boulder, CO: Westview.
32. Koehler, Jan and Zurcher, Christoph. (2004) "Conflict and the State of the State in the Caucasus and Central Asia: an Empirical Research Challenge", *Forum*, Berlin, Berliner Osteuropa Info, Vol. 21.
33. Kohn, Hans. (1944) *The Idea of Nationalism: A Study in Its Origins and Background*, New York: Macmillan.
34. Kohn, Hans. (1994) "Western and eastern Nationalism", in John Hutchinson and Anthony D. Smith (eds), *Nationalism*, Oxford: Oxford University Press.

35. Kotecha, Hema. (2006) *Islamic and Ethnic Identities in Azerbaijan: Emerging trends and tensions*, OSCE, Office in Baku. http://www.osce.org/documents/ob/2006/8/23087_en.pdf
36. Kuzio, Taras. (2001) "Nationalising states' or nation-building? A critical review of the theoretical literature and empirical evidence", *Nations and Nationalism*, Vol. 7, No. 2.
37. Linz, Juan and Stepan, Alfred. (1996) *Problems of Democratic Transition and Consolidation, Southern Europe, South America and Post-Communist Europe*, Baltimore, MD: Johns Hopkins University Press.
38. Lovatt, Katherine (1999) "Tolerant Transylvania, Why Transylvania will not become another Kosovo", *Central Europe Review*, Vol. 1, No. 1427.
39. Motil, Alexander J., (1993) *Dilemma of Independence; Ukraine after Totalitarianism*, New York: Council of Foreign Relations Press.
40. Petrov, Vladimir. (2002) *How South Caucasus Was Armed*, Moscow, Russia, Center for Analysis of Strategies and Technologies. <http://mdb.cast.ru/mdb/4-2002/dp/hscwa/?form=print>
41. Shanker, Thom. (September 18, 2007) "Russian radar in Azerbaijan is unacceptable, missile defense chief says", *Herald Tribune*, <http://www.iht.com/articles/2007/09/18/europe/missile.php>
42. Smith, Graham and et al., (1998) *Nation-building in the Post-Soviet Borderlands, The Politics of National Identities*, Cambridge: Cambridge University Press.
43. Valiyev, Anar. (2005) "Azerbaijan: Islam in a Post-Soviet Republic", *Middle East Review of International Affairs (MERIA)*, Vol. 9, No. 4.
44. Wilson, Andrew. (1997) *Ukrainian Nationalism in the 1990; A Minority Faith*, Cambridge: Cambridge University Press.
45. Wilson, Andrew. "The Ukraine: engaging the 'Eastern Diaspora'", in Charles King and Neil J. Melvin, *Nations Abroad; Diaspora Politics and International Relations in the Former Soviet Union*, Boulder, CO: Westview.